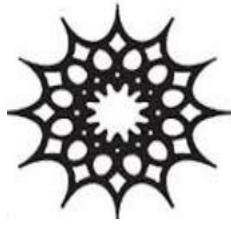


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشکده حکمت معاصر

رساله دکتری رشته‌ی حکمت متعالیه

**مقایسه آراء ملاصدرا و کرگور در خصوص نسبت میان "مرگ اندیشی و  
معنای زندگی"**

استادان راهنما  
دکتر غلامحسین خدری  
دکتر مهدی دهباشی

استاد مشاور  
دکتر هادی وکیلی

پژوهشگر  
صدیقه ابطحی

تیرماه ۱۳۹۸

## ساکزاری

سایش خدای راست که پیوند دهنده سایش به نعمت است و نعمت به سایش. اورا بر نعمتهایش می‌ساییم چنانکه بر بلایش و از او بر نفس خود مد خواهیم که در آنچه باید کابل است و بر آنچه نباید عاجل، و خواهان بخشش او، هستیم در آنچه علمش آن را در بر گرفته و در کتابش بر شمرده. گواهی می‌دهیم که پرستش شونده‌ای جز خدای مانیت، یکی است بی‌شریک، و محمد بنده‌ او ست و پیامبرش، که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد. ساکزار اساتید راهنمای کراتقدر و فریخته دکتر غلامحسین خدری و دکتر مهدی دهباشی و استاد مشاور دکتر یادی و کیلی و دیگر اساتید که مراد این رساله یاری کرده اند.

تقدیم بہ

روح پاک پرو مادرم کہ اولین و بزرگترین معلم زندگیم بودند.

و عالمانہ بہ من آموختند تا چگونہ در عرصہ زندگی، ایستادگی را تجربہ نمایم.

و تقدیم بہ دخترم، امید بخش جانم، کہ آسایش او آرامش من است.

## چکیده

در این رساله به مقایسه آراء ملاصدرا و کرکگور در خصوص نسبت میان "مرگ اندیشی و معنای زندگی" شد. در آراء این دو فیلسوف موضوع حیات و زندگی انسان دارای اهمیت فراوانی است. مهمترین آراء این دو فیلسوف که آنها را مشابه یکدیگر می گرداند استوار ساختن مبانی فلسفی هر کدام از آنها بر اساس ایمان در دین اسلام و مسیحیت است. در فلسفه کرکگور جایگاه و موقعیت موضوع مرگ در مواجهه ای است که انسان با هستی اصیل خویش می یابد و این امر موجب فرا رفتن از مرحله استحسانی به مرحله اخلاقی و دینی است از منظر وی معنای زندگی تلازمی مستمر با اندیشه درباره مرگ دارد. در فلسفه ملاصدرا نیز به جهت نگرش وحدت تشکیکی به جهان، جهان را از این منظر تجلی گاه وجودی واحدی می بیند. در منظر وی، مرگ امری وجودی محسوب می شود که تمامی موجودات بنا به میزان بهره وجودی خویش از سطحی از کمال، از آن بهره مندند و مسیری تکاملی را بسوی مرگ در حرکتی جوهری می پیمایند. در این مسیر برای فرا رفتن نفس از حس به مرتبه عقل و همچنین ساحت فراعقلی، مرگهایی رخ می دهند که نتیجه آن صعود از مرتبه ای به مرتبه بالاتر را رقم می زند. در انجام این تحقیق چنین نتیجه گیری شده است که آراء ملاصدرا و کرکگور در موضوع غایت و معنایابی زندگی بر اثر مرگ اندیشی ضمن توافق و هماهنگی نسبی با یکدیگر از جهت وسیله بودن و موضوع تکامل به واسطه مرگ، آرائشان دارای تفاوت هایی می باشد.

**کلید واژه‌ها:** معنای زندگی، مرگ اندیشی، نومییدی، سعادت، ملاصدرا، کرکگور

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
<b>فصل اول: کلیات تحقیق</b>	
۱-۱-۱	کلیات تحقیق
۲-۱-۱	بیان مسئله
۳-۱-۱	اهمیت و ضرورت تحقیق
۴-۱-۱	اهداف تحقیق
۵-۱-۱	پرسش های تحقیق
۱-۵-۱	سؤال اصلی
۲-۵-۱	سؤالهای فرعی
۶-۱-۱	فرضیه های تحقیق
۱-۶-۱	فرضیه اصلی
۲-۶-۱	فرضیه های فرعی
۷-۱-۱	پیشینه تحقیق
۸-۱-۱	روش تحقیق
۹-۱-۱	بیان مفاهیم
۱۰-۱-۱	ساختار رساله
<b>فصل دوم: ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی از منظر ملاصدرا</b>	
۱-۲-۱	مقدمه
۲-۲-۱	بخش اول: مرگ و مرگ اندیشی از منظر ملاصدرا
۱-۲-۲	تعریف مرگ از نظر ملاصدرا
۲-۲-۲	ضرورت مرگ از نظر ملاصدرا
۳-۲-۲	تقسیمات مرگ از منظر ملاصدرا
۴-۲-۲	تمثیل کشتی درباره مرگ طبیعی و اخترامی
۵-۲-۲	مرگ و ارتباط آن با عوالم سه گانه در حرکت جوهری
۶-۲-۲	ترس از مرگ
۷-۲-۲	تمنای مرگ
۸-۲-۲	مرگ اندیشی در آراء ملاصدرا
۹-۲-۲	امکان معرفت به مرگ
۱۰-۲-۲	مرگ اندیشی و غایت طبیعی
۱۱-۲-۲	مرگ ارادی
۱۲-۲-۲	مرگ اندیشی و قوه خیال
۳-۲-۳	بخش دوم: معنای زندگی از منظر ملاصدرا
۱-۳-۲	معنای زندگی از نظر ملاصدرا
۴-۲-۳	بخش سوم: ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی در آراء ملاصدرا

۴۰	۱-۴-۲ مقدمه
۴۱	۲-۴-۲ معرفت درباره گذران عمر
۴۲	۳-۴-۲ پدیدار شدن غایت حقیقی
۴۳	۴-۴-۲ تکامل وجودی، معرفتی و غایی
<b>فصل سوم: ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی در فلسفه کرکگور</b>	
۴۶	۱-۳ مقدمه
۵۰	۲-۳ بخش اول: مرگ و مرگ اندیشی در فلسفه کرکگور
۵۰	۱-۲-۳ مرگ در آراء کرکگور
۵۵	۲-۲-۳ گناه از منظر کرکگور
۵۸	۳-۲-۳ ترس، ترس آگاهی و مرگ آگاهی
۶۰	۴-۲-۳ تنهایی
۶۲	۳-۳ بخش دوم: معنای زندگی از نظر کرکگور
۶۲	۱-۳-۳ تفکر معنوی از نظر کرکگور
۶۲	۲-۳-۳ تفکر معنوی و تفکر مفهومی
۶۲	۳-۳-۳ حالات متفکر معنوی و متفکر مفهومی
۶۵	۴-۳-۳ تفکر مفهومی و غفلت از اگزیزتانس
۶۵	۵-۳-۳ انسان به صورت یک کل
۶۶	۶-۳-۳ تفکر معنوی و مقولات اگزیزتانس
۶۸	۷-۳-۳ تفکر و حقیقت
۷۰	۸-۳-۳ دلیل شورمندی
۷۱	۹-۳-۳ انتقاد از سبک زندگی سیستمی-جبری
۷۱	۱۰-۳-۳ امر سرمدی و امر زمانمند
۷۲	۱۱-۳-۳ خود انسانی
۷۳	۱۲-۳-۳ سپهرهای زندگی
۷۳	۱۳-۳-۳ سپهر حسی یا استحسانی
۷۵	۱۴-۳-۳ سپهر اخلاقی
۷۶	۱۵-۳-۳ سپهر دینی
۷۸	۳-۳-۴ غیر عقلانی بودن دین
۷۹	۴-۳ بخش سوم: ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی در فلسفه کرکگور
۷۹	۱-۴-۳ مقدمه
۷۹	۲-۴-۳ تفکر و تناقض در ارتباط با مرگ اندیشی و معنای زندگی
۸۰	۳-۴-۳ تنهایی و فردیت در ارتباط با مرگ اندیشی و معنای زندگی
۸۱	۵-۴-۳ نومییدی در ارتباط با مرگ اندیشی و معنای زندگی
۸۳	۶-۴-۳ ترس آگاهی و ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی

۷-۴-۳ مرگ اندیشی و معنای زندگی در سپهر دینی .....	۸۵
۸-۴-۳ ارتباط ایمان و کمال در سپهر دینی .....	۸۷
<b>فصل چهارم: مقایسه آراء ملاصدرا و کرکگور درباره ارتباط مرگ اندیشی و معنای زندگی</b>	
۱-۴ مقدمه .....	۹۰
۲-۴ بخش اول: شباهت مرگ اندیشی و معنای زندگی در آراء ملاصدرا و کرکگور .....	۹۰
۱-۲-۴ غایت یابی در ارتباط با مرگ اندیشی و معنای زندگی .....	۹۰
۳-۴ بخش دوم: تفاوت‌های مرگ اندیشی و معنای زندگی در آراء ملاصدرا و کرکگور .....	۹۱
۱-۳-۴ وسیله بودن مرگ اندیشی برای معنایابی زندگی .....	۹۱
۲-۳-۴ تکامل در ارتباط با مرگ اندیشی و معنای زندگی .....	۹۲
۳-۳-۴ عقلانیت دین .....	۹۴
۴-۳-۴ نتیجه .....	۹۴
کتابنامه .....	۱۰۱



## فصل اول

### کلیات تحقیق

#### ۱-۱ کلیات تحقیق

در این رساله آراء ملاصدرا و کرکگور در خصوص نسبت میان "مرگ اندیشی و معنای زندگی" مقایسه شد. در ابتدا می‌بایست بیان نمود که معنای زندگی مبحثی جدید در فلسفه معاصر تلقی می‌شود و در فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی<sup>۱</sup> و به تبع آن در فلسفه کرکگور نیز دارای کارکردهای فراوان است و از طرفی هم تفسیرهای بسیاری در تبیین آن وجود دارد اما برخلاف این رویه در آثار کرکگور، در آراء ملاصدرا بطور صریح به موضوع معنای زندگی و تفسیر مرگ و مرگ اندیشی در نسبت با معنای زندگی پرداخته نشده زیرا طرح این مسئله در فلسفه از دستاوردهای جدید حوزه فلسفه است و بنابراین در این تحقیق تفسیرهای مبتنی بر معنای زندگی در فلسفه ملاصدرا از طریق مقوله بندی آراء او در ضمن انسان و غایت او اخذ شد.

ملاصدرا در حکمت اسلامی و کرکگور در فلسفه مسیحیت به عنوان دو تن از تأثیرگذارترین فیلسوفان در عصر خویش مطرح هستند و تا کنون نیز تأثیرگذار بر جریان فکری متأخر از خود می‌باشند. مهمترین شاخصه‌های این دو فیلسوف که آنها را مشابه یکدیگر می‌گرداند این است که مبنای فلسفی به ترتیب هر کدام از آنها ایمان مبتنی بر دین اسلام و مسیحیت بوده است. در آراء این دو فیلسوف موضوع حیات و زندگی انسان دارای اهمیت فراوانی است. به عنوان مثال مهمترین آراء ملاصدرا درباره وجود و حرکت جوهری وجود و فیلسوفی اصالت وجودی می‌باشد. کرکگور نیز جزو فیلسوفان اگزیستانسیالیست می‌باشد. آنچه آشکار در بیان این دو فیلسوف است موضوع مرگ و مرگ اندیشی و حیات پس از مرگ دارای اهمیت فراوانی می‌باشد، در فلسفه کرکگور جایگاه و موقعیت موضوع مرگ در دستیابی مواجهه با هستی اصیل خویش و فرا رفتن از مرحله استحسانی به مرحله اخلاقی و دینی دارای اهمیت است و اینکه معنای زندگی تلازم عارضی با اندیشیدن به مرگ دارد. در فلسفه ملاصدرا نیز از این جهت که وی نگرشی دارای وحدت تشکیکی به جهان دارد جهان را تجلی گاه وجود واحدی می‌بیند. در نگرش ملاصدرا مرگ امری وجودی محسوب می‌شود که تمامی موجودات بنا به میزان بهره وجودی خویش از سطحی از کمال، از آن بهره مندند و مسیری تکاملی را بسوی مرگ در حرکتی جوهری می‌پیمایند. در این مسیر تعالی برای فرا رفتن نفس از حس به مرتبه

---

<sup>۱</sup> Existansialism

عقل و فراعقلی مرگهایی رخ می دهند که صعود از مرتبه ای به مرتبه بالاتر است. البته این دو فیلسوف درباره مرگ و ارتباط آن با معنای زندگی نیز آراء فراوانی از خود بجای گذاشته اند. درباره معنای زندگی این دو فیلسوف نظراتی گاه متفاوت دارند، هر چند در نظر هر دو این فیلسوفان معنای زندگی در پرتو نزدیک شدن به خداوند پدید می آید. نزد کرکگور نزدیکی انسان با خدا از طریق حرکت جوهری نیست بلکه به واسطه نوعی انتخاب آزادانه برای قرار گرفتن در سپهر ایمان است. ایراداتی که او در این باره به هگل دارد در مورد آراء ملاصدرا نیز شامل می گردد. کرکگور برخلاف نظرات ملاصدرا فرا رفتن از مراتب پایین نفس تا مواجهه با خداوند را مستلزم کمال عقل نمی داند بلکه به عکس باور دارد که می بایست از مرتبه عقل و اخلاق به مرتبه ی دین و سرسپردگی محض که امری ورای عقل است گذر نمود. در نظر کرکگور راه گذر از یک مرتبه کمال به مرتبه بالاتر نه تکامل عقل بلکه انتخاب مسئولانه است و نفس انسانی نیز محصول همین انتخاب است، نفس یا "خود" تنها از طریق انتخاب ایمانی انسان شکل می گیرد و به عبارتی پیدایش نفس منوط به ارتباط نفس با خداست. انتخابی چنین خطیر میان داشتن نفس و نداشتن آن، آنهم بدون هیچ راهنما و الگو و نیز در شرایطی که جهان عقل و اخلاق که موقعیت سوژه گزینشگر آن را درک نمی کنند پدیدآورنده احساسی است که کرکگور آن را دلهره<sup>۱</sup> می نامد و وجود آنرا برای سوژه ای که در این وضعیت اگزستانسیال قرار گرفته است ضروری می داند این دلهره شرط ایمانی بودن انتخاب است و بدون آن هر گزینه ای که انتخاب شود از حیث ایمانی علی السویه است. (کاپلستون، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۳۳۰) بنابراین مسئله مهم وجود نفس و کمال و سیر صعودی انسان که در فلسفه کرکگور بصورت غیر تکاملی و انتخاب مسئولانه است، موضوع هر دو فلسفه یعنی ملاصدرا و کرکگور می باشد؛ امری که می توان حدود تعریف این دو فیلسوف از معنای زندگی را درک نمود. امری که باعث تعالی انسان و رهیافت او به امر متعالی<sup>۲</sup> می شود. امر متعالی عینی به نظر کرکگور همان امر دینی و سپهر دینی است، همان چیزی که کانت آنرا قلمرو هستی خارج از قلمرو آگاهی می نامد و ملاصدرا نیز آنرا تخلق یا تشبه به خداوند می داند. همین موضوع تعالی مفهوم معنای معنای زندگی را نیز در نگرش این دو فیلسوف روشن می کند که در کرکگور بر اساس مبانی مسیحیت، داخل شدن در ایمان خاص مسیحی و سپهر دینی و در ملاصدرا نیل به عالم عقلی و رسیدن به خداوند می باشد. دغدغه این رساله پس از وصول و دستیابی به این موضوع که از نظریه کمال در این دو فیلسوف بتوان حدود معنای زندگی را استنتاج نمود، گامهای بعدی بررسی و تحلیل عامل مرگ اندیشی و تحقق و تقرر رخداد مهم مرگ در اندیشه فلسفی این دو فیلسوف است. اینکه اگر نیل به کمال در زندگی انسان سبب معنایابی زندگی باشد این امر در این جهان امکان تحقق دارد یا تنها در جهانی دیگر امکان پذیر است و اینکه آیا امکان

<sup>1</sup> dread

<sup>2</sup> Transzendent (transcendent)

تفاوت امر متعالی با مفهوم استعلایی کانت می بایست مورد توجه قرار گیرد. به نظر کانت مفاهیم استعلایی مفاهیم پیشینی و غیر تجربی می باشند، اما موضوعیت آنها در عقل نظری بواسطه فاهمه و حس و در عقل عملی مبدأهای برساننده آن عقل عملی می باشند.

دستیابی به معنای زندگی برای همگان وجود دارد یا صرفاً معدودی می توانند نیل به کمال که همان معنای زندگی است دست یابند.

مرگ در فلسفه های اگزیستانسیالیستی رویدادی بزرگ و مهم در دستیابی به معنایابی زندگی است. بنابراین گفتگو درباره زندگی و به تبع آن مرگ و مرگ اندیشی از جایگاه خاصی برخوردار است. مرگ اندیشی و مسئله مرگ با معنای زندگی در دیدگاه فیلسوفان اگزیستانسیالیست دو مسئله جدایی ناپذیر و انعطاف ناپذیر محسوب می شوند. از این رو که آدمی از زمان تولد تفکرش خود را ناچار به اندیشیدن به این دو مسئله می بیند. بنابراین به اعتقاد این فیلسوفان و در رأس آنها کرکگور زندگی انسان در ارتباط با مرگ و مرگ اندیشی معنا پیدا می کند تا جایی که زندگی بدون مرگ اندیشی پوچ و بی معنا خواهد بود. کرکگور با بیان سه سپهر استحسانی، اخلاقی و دینی سه گزینه انتخاب را پیش روی فرد می گذارد که بایستی از میان آنها یکی را برگزینند. وی سپهر دینی را بالاترین مرتبه زندگی می داند و خود چنین مرتبه ای را به جهت اعطای معنای زندگی به افرادی می داند که مستحق زیستن هستند. در مورد مرگ و مرگ اندیشی نیز به زندگی پس از مرگ و سعادت ابدی معتقد است که به گفته خود او مسیح وعده آن را داده است. در مورد اهمیت مرگ اندیشی در معنایابی زندگی باید بیان داشت که از میان تمام موجودات تنها انسان است که مرگ آگاه و مرگ اندیش می باشد. ذات جهان مادی با خود فنا و ناپایداری را به همراه دارد. (Metz, 2001, p57) به اعتقاد کرکگور و فیلسوفان اگزیستانسیالیست مرگ جز با زندگی قابل شناخت نیست و زندگی نیز به وسیله مرگ معنا می یابد. زندگی و مرگ مانند دو مقوله منطقی به هم وابسته اند و وجود یکی دال بر وجود دیگری است. اینکه هنگامی سخن از زندگی و معنای زندگی به میان می آید خود بخود مفهوم نیستی و مرگ به ذهن خطور می کند. انسان به عنوان یک فاعل شناسای خود آگاه همواره به مرگ می اندیشد. فی نفسه مرگ مسئله ای نیست که ذهن انسان را مشغول سازد بلکه همراه اندیشه مرگ، رشته ای مسائل دیگر قرار دارند که زندگی فرد را تحت تأثیر خود قرار می دهند. مسائلی از قبیل ترس از مرگ، تا حدی که می توان گفت ترس های دیگر انسان را تماماً تحت الشعاع خود قرار می دهد.

## ۱-۲ بیان مسئله

مرگ، به عنوان رخداد و پدیده ای حتمی حقیقتی انکار ناپذیر است و اساساً پذیرش مفهوم زندگی به معنای پذیرش و قبول مرگ است. اما تأمل در واقعیت مرگ طیف وسیعی از پرسش ها را به همراه دارد که نوع پاسخ ها و تفسیرها معنای زندگی را حل و یا مواجهه با چالش می سازد. در واقع، بیان ماهیت مرگ نوعی تحلیل و تفسیر زندگی را به همراه خواهد داشت. پس، ارتباط مهمی بین مرگ، مرگ اندیشی و معنای زندگی وجود دارد. مرگ اندیشی داشتن دغدغه مرگ است. انسان مرگ اندیش هم آگاه به مرگ محتوم خود است و هم دغدغه مواجهه با آن را دارد. مرگ آگاهی دانش مرگ بدون دغدغه مواجهه با آن (یعنی مردن) است. چه بسیار کسانی که می دانند می میرند و دغدغه آن را ندارند که چگونه با آن مواجه شوند .

مسأله‌ای که این رساله درصدد پردازش آن است، مقایسه آراء ملاصدرا و کرکگور در خصوص نسبت میان "مرگ اندیشی و معنای زندگی" می‌باشد. در این رساله برآنیم تا با رویکرد فلسفی-تحلیلی به بررسی مرگ اندیشی و معنای زندگی از دیدگاه این دو متفکر و اندیشمند بپردازیم. بررسی تطبیقی مرگ اندیشی و معنای زندگی در آراء کرکگور و ملاصدرا، نمایان‌کننده تفاوت‌های نگرش میان اندیشه‌ها و آراء شکل‌گرفته از آموزه‌های اسلامی و مسیحی حول نظریه پرداززی درباره معنای زندگی و مرگ اندیشی می‌باشد. این مدعا به این سبب است که هم کرکگور و هم ملاصدرا در ساختار بخشی به فلسفه خویش بسیار بر آموزه‌های دینی مسیحی و اسلامی تکیه زده‌اند. بنا بر همین تطبیق موضوع مهمی که کشف می‌گردد، یک بُعدی‌نگری فلسفه‌برساخته از مسیحیت حول مسئله معنای زندگی و مرگ اندیشی در مقابل فلسفه ملاصدرا است که ریشه در فرهنگ اسلامی دارد. تأکید کرکگور درباره ایمان مسیحی و غایت زندگی در مقابل تأکید ملاصدرا بر معنای زندگی جهانشمول انسان که وراي مرزها و عقاید منحصر بر یک فرهنگ یا دین خاص باشد از یافته‌ها و نتایج مهم این رساله می‌باشد. زمینه بعدی که اهمیت این تطبیق را بازنمایی می‌کند تفاوت نگرش‌های این دو فیلسوف درباره مرگ و ابداع مهم ملاصدرا از مرگ به عنوان نشئه‌ای وجودی است که رنگ و بویی دیگرگون به زندگی و معنای زندگی می‌بخشد. مرگ در دیدگاه ملاصدرا تبیین خاص خود را دارد و نگاه او به مسئله مرگ متفاوت از نگاه پیشینیان است که خود مرگ را امری عدمی فرض می‌کردند، هر چند پس از مرگ برای قوه عاقله (نظیر ارسطو) و تمام نفس انسان (نظیر فیلسوفان مسلمان) حیات قائل بودند. صدرا به طور صریح نظر کسانی را که منشأ مرگ را اتمام قوای بدن و تعطیل نظام و متزلزل شدن ارکان آن می‌دانند، نفی کرده است. او معتقد است که نفس از بدن به واسطه استقلالش در وجود، به تدریج جدا شده و ذره ذره از این نشئه طبیعی به نشئه روحی انقطاع می‌پذیرد. کرکگور با توجه به آموزه‌های مسیحیت، معتقد است که مرگ اندیشی باعث تقویت شورمندی می‌گردد؛ لذا وی مرگ را فنا و نیستی نمی‌داند و میل انسان به جاودانگی را از ویژگی‌های انسان معنادار می‌داند. از نظر او مرگ اندیشی در کنار احساس گناهکاری دو عامل ایجاد دلهره و اضطراب در انسان هستند که باعث نزدیکی انسان به خدا و بالا رفتن درجه شورمندی در ایمان می‌گردد. از نظر وی بدون اندیشیدن درست به مرگ، کسی قادر به درست زندگی کردن نیست و همچنین در نظر او این اندیشه درست درباره مرگ، ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر تفکرات ممتاز و متمایز می‌کند.

درباره اهمیت این رساله و کارآیی دستاوردهای آن پیرامون مقایسه آراء دو فیلسوف در دو ساحت غرب و شرق و نقش آفرینی آن در مسائل معاصر باید به نکات زیر تأکید داشت: الف) توجه و بازگشت به پشتوانه‌های فکری اسلامی مانند ملاصدرا و نگرش به فلسفه آنها از زاویه مسائل جدید (ب) قابلیت کشف مفاهیم بدیع در فلسفه ملاصدرا برای بدیل‌سازی مفاهیم نوین و دغدغه‌های معاصر همچون معنای زندگی و مرگ اندیشی؛ ج) کارآ ساختن فلسفه ملاصدرا در معنابخشی به زندگی که بر اساس مسائل و مفاهیم اسلامی پی‌ریزی شده و با فرهنگ ایرانی-اسلامی ما همخوان تر می‌باشد. این موضوع از این نظر دارای ضرورت و اهمیت است که بسیاری از تفسیرهایی که توسط فلاسفه اگزیستانسیالیست دیندار-مانند کرکگور- درباره معنای زندگی و مرگ اندیشی ارائه کرده‌اند در مقابل

مبانی جهان شمول حکمتی که در این باره در فلسفه ملاصدرا وجود دارد، ناچیز و خام می باشد. در نهایت معرفی این مبادی و دستاوردها به جهان امروز نیز می تواند اشاره و اثبات به کارایی و پویایی فلسفه اسلامی داشته باشد.

### ۱-۳ اهمیت و ضرورت تحقیق

پرداختن به موضوع مرگ، مسأله‌ای است که همواره در اندیشه متفکران، فلاسفه و ... شرق و غرب و خصوصاً در فلسفه غرب، از دوران یونان باستان مورد توجه جدی بوده است. سقراط در آخرین روزهای زندگی خویش، این رهنمود را که «فیلسوفان راستین در کار چگونه مردند» به همراهانش توصیه می‌کند. هراس از مرگ و آرزوی نامیرایی و جاودانگی همواره با انسان همراه بوده‌اند و در اشکال و صورت‌های مختلف در تاریخ اندیشه فلسفی غرب و شرق، پدیدار گشته‌اند.

در جستجوی علت‌گزینش ملاصدرا از میان دیگر فلاسفه اسلامی برای پاسخ به مسأله مذکور، باید بگوییم که در میان مکاتب و فیلسوفان مسلمان، شاید بتوان ادعا کرد که حکمت متعالیه و به تبع آن فلسفه صدرایی، کاملترین و جامع‌ترین نظریات را در باب حقیقت مرگ و جاودانگی انسان در مقایسه با فلاسفه پیش از خود ارائه نموده است، و نظریات بدیع ایشان درباره مرگ و وجودی دانستن آن، تأثیرات ژرفی بر نظریات متفکرین جدید مانند علامه طباطبایی در این زمینه نهاده است، و از طرفی قابلیت پاسخ‌گویی منطقی به پرسش مذکور در دستگاه فلسفی صدرایی، نسبت به مکاتب پیشین بیشتر است.

در قرن بیستم نیز پس از توجه جمعی از فلاسفه همچون هایدگر به مسأله وجود انسان و نیز رویکرد گروهی از روانشناسان همچون فروید به مسأله مرگ، بار دیگر اندیشه کرکگور بعد از یک قرن مجدداً مورد بررسی قرار می‌گیرد. از اینرو، کرکگور در نیم قرن گذشته در غرب به طور جدی مطرح نظر قرار گرفته و به بررسی تحقیق در مبانی اندیشه او پرداخته می‌شود.

بنابراین، پرداختن به مسأله مرگ و توجه به اثرات تربیتی آن در جوامع مرگ‌گریز کنونی و همچنین تأثیر آن در معناداری زندگی اهمیت فراوانی دارد. همچنین بررسی تطبیقی بین اثرات مرگ اندیشی در تفکر غربی با اسلامی می‌تواند بیانگر بسیاری از مطالب باشد.

### ۱-۴ اهداف تحقیق

۱. تحلیل و مقایسه اصول و مبانی فلسفی ملاصدرا در چیستی و هستی مرگ و انواع آن
۲. تبیین و بررسی جاودانگی نفس انسان از دیدگاه ملاصدرا و چگونگی حیات پس از مرگ انسان در رابطه با معنای زندگی
۳. تبیین پایه‌های نظری اندیشه کرکگور درباره مرگ
۴. شناخت ویژگی‌های اساسی تفکر درباره معنای زندگی در اندیشه کرکگور
۵. تأثیر مرگ اندیشی بر معنای زندگی انسانها از دیدگاه ملاصدرا و کرکگور

## ۱-۵ پرسش های تحقیق

### ۱-۵-۱ سؤال اصلی

۱. نسبت میان مرگ اندیشی و معنای زندگی در آرای ملاصدرا و کرکگور دارای چه شباهتها و تفاوتهایی است؟

### ۱-۵-۲ سؤال های فرعی

۱. چرا از منظر ملاصدرا مرگ اندیشی و معنای زندگی می بایست ارتباط داشته باشند؟
۲. چرا از منظر کرکگور مرگ اندیشی و معنای زندگی می بایست ارتباط داشته باشند؟
۳. ارتباط مرگ اندیشی با مفاهیم دیگر دینی در معنای زندگی همچون، وجود، معرفت، ایمان، جاودانگی و خدا در آراء این دو فیلسوف چیست؟

## ۱-۶ فرضیه های تحقیق

### ۱-۶-۱ فرضیه اصلی

- نسبت میان مرگ اندیشی و معنای زندگی از نظر صدرا و کرکگور به سبب درک وجودی آنها از مرگ است. با این تفاوت که نظر صدرا مرگ تداوم استکمال جوهری نفس و تحول آن به سوی عالمی دیگر است و دارای اقسام و مراتبی است.

### ۱-۶-۲ فرضیه های فرعی

۱- از نظر ملاصدرا مرگ ویژگی انسان نیست، بلکه تمامی موجودات عالم را شامل می شود. مطابق با دیدگاه ملاصدرا مرگ امری ضروری و اجتناب ناپذیر برای انسان است؛ زیرا نفس در مسیر فعلیت یافتن خود وقتی به غایت حرکت خود رسید، به ضرورت از بدن جدا می گردد. از نظر وی بقا و جاودانگی مربوط به نفس انسان می باشد. ملاصدرا قائل به جاودانگی انسان و تمایز نفس از بدن است. -جاودانگی می تواند مرتبط با سعادت و شقاوت بشر باشد.

۲- از دیدگاه کرکگور مرگ از یک سو همان امر عینی ای است که پایان زندگی هر انسانی است. البته نگاه باطنی به مرگ خود است نه مرگ دیگران. و از سوی دیگر، مراد او از مرگ، بیماری به سوی مرگ یا همان نومیدی است که بر اثر فاصله گرفتن از خدا و به سبب گناه ایجاد می شود.

ارتباط میان مرگ اندیشی با مفاهیم مرتبط با معنای زندگی بواسطه نوع نگرش این دو فیلسوف به مرگ به عنوان امری وجودی و معرفت پذیر و همچنین مرگ به عنوان وسیله ای برای قرب به خداوند است.

۳- مفهوم مرگ در دیدگاه کرکگور، با مفهومی چون اختیار، دلهره، ایمان، خدا، جاودانگی و..... پیوند دارد. از دیدگاه این دو فیلسوف مرگ اندیشی از طریق تأثیر مثبت بر نگرش های کلی حاکم بر زندگی، همه ابعاد زندگی اعم از فردی، خانوادگی، اجتماعی و رفتارهای درونی را تحت تأثیر قرار داده و در نتیجه در معنای زندگی مؤثر می باشد. ملاصدرا این مفهوم را با بقا و جاودانگی همراه می سازد و بر

سعادت و شقاوت مرتبط می داند اما از نظر کرکگور اضطراب و دلهره ناشی از مرگ ما را در مراتب بودن یا خودآگاهی، از حیاتی حسی و نامتأملانه به حیاتی متأملانه تعالی می بخشد. از نظر ملاصدرا مرگ اندیشی و معنای زندگی با جاودانگی و در نتیجه با سعادت و شقاوت ارتباط دارد ولی از نظر کرکگور مرگ آگاهی نوعی ترس از مرگ و دلهره و اضطراب به همراه دارد و با مفاهیمی چون اختیار، دلهره، ایمان به خداوند و جاودانگی و ... پیوند دارد.

## ۷-۱ پیشینه تحقیق

### الف) کتابها

#### تألیف

۱. اکبریان، رضا، در کتابی به عنوان جایگاه انسان در حکمت متعالیه ملاصدرا، به موضوع انسان پرداخته، وی در این کتاب را در هفت فصل تنظیم نموده و در فصل دوم کتاب مذکور درباره رابطه نفس و بدن از دیدگاه ملاصدرا بحث کرده و در ذیل این فصل به ملکات نفس انسانی، بیان منازل و مقامات انسان و نیز ماهیت مرگ، مرگ طبیعی، اشتیاق به مرگ و نهایتاً به معاد جسمانی در فلسفه ملاصدرا پرداخته است.

۲. دیوانی، امیر، حیات جاودانه، این کتاب در مورد ابعاد مختلف معاد و حیات پس از مرگ و سرنوشت انسانها در آن است. در این کتاب ضمن بیان ماهیت مرگ و چیستی قبض روح و ورود به عالم قبر، به تبیین و اثبات حقیقت عالم برزخ پرداخته شده و ادله قرآنی، روایی و عقلی در این زمینه ارائه گردیده است.

#### ترجمه

۳. ورنو، روژه و وال، ژان، ترجمه یحیی مهدوی، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، این اثر ضمن پرداختن به فلاسفه ای همچون هوسرل، کرکگور، مارسل، یاسپرس، هایدگر و سارتر، به نحو مختصر به بیان مضامین اصلی تفکر هر یک از آنها اختصاص یافته است.

۴. مستعان، مهتاب، کی یر که گور، متفکر عارف پیشه، در این اثر، ضمن نگاهی نسبتاً وسیع به زندگی و احوال کی یر کگور، به بررسی مضامین اصلی اندیشه او از جمله ایمان، ترس آگاهی و غیره پرداخته شده است.

۵. کرکگور، بیماری به سوی مرگ؛ ترجمه رؤیا منجم، این کتاب در زمینه ایمان و توبه نگاشته شده است. در این کتاب شرح روانشناسی پارسایی و دینداری از دیدگاه مسیحیت ذیل دو بخش اصلی فراهم آمده است. عناوین بخشها عبارتاند از: بخش اول این که نومییدی، بیماری به سوی مرگ است، همگانی بودن این بیماری نومییدی و اشکال این بیماری نومییدی و بخش دوم نومییدی گناه است."

۶. اندرسون سوزان لی، ترجمه خشایار دیهیمی، فلسفه کرکگور، مؤلف این اثر در مقدمه آن بیان می کند که این کتاب برای آشنایی مقدماتی با کرکگور تألیف شده است و به طور عمیق و فلسفی به مضامین اندیشه او نخواهد پرداخت، هرچند به آنها اشاره ای مختصر خواهد شد.

## ب) مقالات

۷. اسدی، محمدرضا، تحقیقی تحت عنوان "مرگ از منظر ملاصدرا" ارائه داده است. وی در این مقاله در مورد حقیقت، ضرورت و انواع مرگ و اینکه ملاصدرا از دو منظر، ارتباط نفس و بدن و سیر تدریجی نفس بدون توجه به ارتباط نفس و بدن، به مرگ نگاه می‌کند، بحث می‌کند. و نیز وی در مقاله مذکور به حشر و بعث موجودات عالم و نسبت مرگ با تکامل یا حرکت برزخی پرداخته است.

۸. شاه نظری، جعفر و فرجی، علیرضا در تحقیق به نام «بررسی و تطبیق جعل یا کشف معنای زندگی در اندیشه کیرکگور و سارتر»؛ به موضوع معنای زندگی در نزد کرکگور نیز توجه کرده اند. نویسندگان در بیان این تحقیق آورده اند: «حذف علت غایی در تاریخ اندیشه، در مباحث علمی و فلسفی تغییراتی ایجاد کرده است و این موضوع عامل تغییر نگرش انسان به بحث خداوند به‌عنوان یک خالق و قدرت لایزال بوده است و اصلترین مسئله انسان، یعنی بحث درباره معنای زندگی او را تحت تأثیر قرار داده است. این امر، دلیل اصلی به حاشیه راندن اولوهیت خداوند و جایگزین شدن قوای انسانی شده است که نتیجه نهایی آن حاکمیت رویکردهای پوچ‌گرایانه<sup>۱</sup> بوده است. به دنبال آن، استیلای عرفی‌گرایی<sup>۲</sup> و دین‌پیرایی مسئله معنای زندگی انسان را به چالش کشیده است و پس از آن، انسان خداوند را نه همچون منشأ معنا، بلکه به عنوان مانعی بر سر راه زندگی می‌داند. از این رو، بر آگاهی و اراده خود تکیه می‌کند و خود را آفریننده معنای زندگی می‌پندارد. به همین دلیل، بحث کشف و جستجوی معنای زندگی، دستخوش تغییر شده است و به جای آن، رویکردهای معنا آفرین و سخن از جعل معنا، جایگزین شده اند. این مسئله که آیا انسان سازنده و آفریننده معنای زندگی خویش است یا آن را از عاملی بیرونی کسب می‌کند، امروزه به چالش بزرگی برای بشر تبدیل شده است. تقابل اندیشمندان خدا‌باور و ملحد اهمیت چنین مسائلی را دوچندان می‌کند. به همین دلیل، در این پژوهش تلاش شده است برای این پرسش، با توجه به دو رویکرد خدا‌باور و غیرخدا‌باور کرکگور و سارتر، که از اندیشمندان مکتب اگزیستانسیالیسم و از پیشگامان تحولات شگرف فلسفه معاصر هستند، پاسخی مناسب بیابیم. از یکسو، تکیه کیرکگور بر ذهنیت‌گرایی<sup>۳</sup> به عنوان یک حقیقت پایدار برای کشف معنای عینیت<sup>۴</sup> زندگی با توجه به سپهرهای هستی، و از سوی دیگر، بی‌معنابودن بنیادین زندگی به دلیل وجودنداشتن خداوند از نظر سارتر که با توجه به آگاهی انسان میتوان به روش ذهنی‌گرایی برای آن معنایی جعل کرد، ژرف‌اندیشی شده است».

۹. صادقی، مرضیه در مقاله ای به نام «جانشینی خدا در اندیشه ملاصدرا به موضوع انسان و سلوک عرفانی خویش در منازل کمالی» پرداخته و بیان داشته که ملاصدرا آن را در قالب چهار

<sup>1</sup> Nihilistic

<sup>2</sup> Secularism

<sup>3</sup> Subjectivism

<sup>4</sup> Objectivity



سفر پشت سر می گذارد. «در سفر اول وی با برداشتن کلیه حجابهای بین خود و ذات حق به مرتبه فنا م ی رسد و در سفر دوم همراه با حق از موقف ذات به کمالات و صفات رسیده و به مقام فنای ذاتی و صفاتی و افعالی دست می یابد. سالک در سفر سوم به مقام ولایت بار می یابد و به اذن خدا قدرت تصرف در کائنات را به دست می آورد و مردم را از آنچه می تواند سبب سعادت و شقاوت آنها شود آگاه می سازد. در سفر پایانی خود سالک با وجود حقانی خود خلاق را مشاهده می کند، در همه چیز جمال حق را می بیند و با مردم درباره خدا و صفات و اسما حق و معارف راستین به اندازه استعداد آنها سخن می گوید. در این سفر روحانی انسان کامل پس از طی همه به ذات مقدس حق با همه اسما و صفات واصل می شود.»

۱۰. مروی، عاطفه و علیزمانی، امیرعباس در تحقیقی به نام «رهیافتی نو در مسئله معنای زندگی در نظرگاه کرکگور»، رویکرد کرکگور درباره معنای زندگی را تشریح کرده اند. محققان در این تحقیق آورده اند: «در دیدگاه کرکگور. پرسش معنای زندگی در عصر وی به طور آشکار مطرح نبوده است، ولی آثارش سرشارند از نظرهایی که دست به دست هم، معنای زندگی را می سازند. کرکگور نواندیشی دینی و فیلسوفی وجودی نگر محسوب می شود، بنابراین آرای وی معطوف به انسان و ویژگی های وجودی آن شکل می گیرد. زندگی نیز فرایندی است که انسان آن را طی می کند و در فلسفه وجودی، نه به عنوان یک مفهوم انتزاعی، بلکه به منزله واقعی انضمامی (که احوال، افعال و افکار زینده آن را می سازد) لحاظ می شود. از این رو معنای زندگی در نسبتی برابر با معنای زینده یعنی انسان قرار می گیرد و مؤلفه های درون مایه معنای زندگی، متناظر با ویژگی های وجودی انسان رقم می خورد. این ویژگی های وجودی عبارتند از سیوررت، فردانیت، تناقض، رنج، عشق، هراس و نومیدی. کیفیت تحقق این ویژگی ها و در نتیجه معنایی که در زندگی پیدا می کنند، در کنار هم معنای زندگی را رقم می زند. هرچه این مؤلفه ها از معنای ارزنده تر و شایسته تری برخوردار باشند، به همان نسبت زندگی فرد معنادار خواهد بود. نکته دیگر آنکه از نظر کرکگور مؤلفه های وجودی همه به یک منظور در انسان گرد آمده اند و آن «انسان اصیل» شدن یا «خود شدن» است. به این ترتیب معنای زندگی نزد وی در گرو تحقق بخشیدن به خود اصیل انسانی است و این امر مستلزم تحقق ویژگی های وجودی انسان در معنای اصیلشان خواهد بود.»

۱۱. نجفی، مسلم و حسینی شاهرودی، مرتضی در مقاله ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی رابطه معنای زندگی با فطرت از نگاه علامه طباطبایی و کرکگور»، به نگرش کرکگور نیز درباره معنای زندگی توجه کرده اند. محققان درباره این تحقیق آورده اند: «انسان جدید، به علل گوناگونی همچون پیشرفت های علمی و فلسفی، ضعف مراجع دینی (یهودی و مسیحی) در پاسخ گویی به نیازهای فکری و عملی او، رفتار نامناسب کلیسا با اهل اندیشه و رشد فزاینده سرمایه داری و مصرف گرایی، دچار بحران تعبدگرایی و آزادی خواهی شده است. پوچی و بی معنایی و به دنبال آن، اندوه، دلهره و نومیدی در زندگی فردی از یک سو و ناامنی و بی عدالتی در زندگی اجتماعی و جهانی از سوی دیگر، پیامدهای گریزناپذیر تعبدگرایی و آزادی خواهی بوده اند. در این میان،

آنچه مغفول مانده، ساختار ماهوی و فطری در انسان است. انسان جدید، ماهیت و فطرت را انکار کرد تا با پشت کردن به سنت، به آزادی در فکر و عمل دست یابد. در این مقاله تلاش شده است تا راه‌هایی از بحرانِ پوچی و بی‌معنایی از نگاه علامه طباطبایی که مدافع ساختار ماهوی و فطری در انسان است و از نگاه سورن کرکگور که مخالف این ساختار است و مواضعی ناسازگار دارد، با روش فلسفی و کلامی و با بررسی تطبیقی، ارزیابی و تحلیل شود.»

لازم به ذکر است که در آثار مذکور صرفاً به تعریف مرگ و چیستی و ماهیت آن اشاره شده است و در هیچ یک از آثار به بررسی نسبت میان مرگ اندیشی و معنای زندگی به طور مفصل و جامع اشاره‌ای نشده است و اگر بحثی هم مطرح شده باشد نمی‌توان به آن به عنوان منبعی مستقل و جامع نگریست. با توجه به اهمیت موضوع مرگ اندیشی و ارتباط آن با معنای زندگی، در این پژوهش برآنیم تا خلأهای موجود در آثاری که تاکنون در زمینه مرگ و معنای زندگی ارائه شده‌اند را با برقراری نسبت میان این دو و بیان تأثیر مرگ اندیشی در معنای زندگی، به طور جامع از اعماق تفکر این اندیشمندان استخراج و تکمیل نماییم.

## ۸-۱ روش تحقیق

نوع مطالعه و روش بررسی فرضیه‌ها و یا پاسخ‌گویی به سؤالات (توصیفی-تحلیلی، تطبیقی و اکتشافی) است.

از آنجایی که این تحقیق با بررسی کتب مختلف، منابع و مراجع معتبر، به بررسی موضوع مورد بحث پرداخته است و این کار جز با مراجعه به کتابخانه میسر نیست؛ لذا در جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز، از منابع کتابخانه‌ای استفاده گردیده است و روشی که برای تحقیق استفاده شده است، روش توصیفی-تحلیلی است و استخراج نمونه‌ها به روش فیش برداری می‌باشد.

## ۹-۱ بیان مفاهیم

معنای زندگی: همان شیوه مواجهه انسان با دغدغه‌های خاص وجودی انسان است امری که از اعماق وجود او نشأت می‌گیرد. معنای زندگی مسئله‌ای است که در تفکرات اولین فیلسوفان و متفکرانی که آثاری از آنها بدست آمده بطور تلویحی در مباحث اخلاقی و تربیتی به آن اشاره شده است. سعادت از جمله مفاهیمی در این زمینه است که نزدیک به مفاهیمی است که در معنای زندگی به آن اشاره می‌شود، البته مفهوم سعادت در نزد فیلسوفان با تکیه بر مبانی خاص معرفتی و مابعدالطبیعی بصورت تحلیلی پیشینی و نه تجربی بررسی می‌شد. (علیزمانی، ۱۳۸۷، ص ۶۲) «قدمای ما در این گونه مباحث رویکردی پیشینی<sup>۱</sup> داشتند. آن‌ها در طرح مسئله و در شیوه پاسخ‌گویی به آن با تکیه بر استدلال‌های فلسفی پیشینی، سعی در حل این معضلات داشتند در

<sup>۱</sup>. رویکرد پیشینی به معنای رویکردی است مبادی را از عقل و فاهمه کسب می‌کند و در مقابل رویکرد پسینی است که تجربه محور است.

حالی که مواجهه انسان مدرن با این گونه مباحث، مواجهه ای پسینی و تجربی و متکی بر شواهد آماري و تجربی است. انسان جدید به دلیل درگیری ملموس و عینی با بحران پوچی، ناامیدی، تنهایی و از خود بیگانگی به سوی این مباحث کشیده شده است و درصدد یافتن راه حلی عینی و ملموس برای دردهای وجودی خویش است» (Cottingham, 2003:p24) معنادار یا بی معنابودن زندگی انسان بستگی تام به نوع نگرشهای ما به عالم هستی و جایگاه انسان در عالم دارد؛ مثلاً اگر نگاه ما به انسان بدین گونه باشد که او در این عالم دارای هدف معقول و متناسبی نیست که در طول زندگی به سوی آن در حرکت باشد و یا اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم به جبر زیستی، اجتماعی، تاریخی و الهی است و خود نمی تواند سرنوشت خود را رقم زند، در این صورت زندگی انسان، بی معنا و سراسر پوچ و بیهوده خواهد بود؛ ولی اگر نوع تفسیر ما از وجود عالم و انسان هدفمند و معقول باشد و انسان را در رسیدن به آن هدف، مختار لحاظ نماییم، زندگی در این منظومه معقول و با معنا می شود. (بیدهندی و ذریه، ۱۳۹۰، ص ۷۳)

فیلسوفان اگزیستانسیالیست بطور جدی به موضوع معنای زندگی توجه نمود اند. پرسش از هستی خاص انسانی وابسته به بررسی و پرسش از خود هستی است چراکه هستی خاص انسانی هستی در عالم است انسان دارای عالم است و بدون عالم و جدای از عالم نه میتواند وجود داشته باشد و نه میتواند واجد ارزش، اهمیت و معنایی باشد. از طرفی، هستی شناسی و ارزش شناسی از مهمترین شاخه های فلسفه است؛ لذا تأمل عقلانی درباره هستی و معنای زندگی، و سوال از چرایی آن در حیطه وظایف فلسفه قرار میگیرد؛ چنانکه ارسطو هم پرسش از غایت را یکی از پرسشهای اصلی فلسفه دانسته است. بنابراین، از حیث بررسی کلیت نظام هستی که زندگی انسان در آن جریان دارد، روش فلسفی از مهمترین شیوه های طرح مسأله معنای زندگی محسوب می شود (علیزمانی، ۱۳۸۶، ص ۷۳-۷۵) هایدگر در این زمینه انسان را تنها موجودی می داند که وجودش و زندگی خویش برای او مسئله است (Heidegger, 1962, p236) در نزد فیلسوفان وجودی پرسش از معنای زندگی نیز به سبب وجود خاص انسانی است. انسان از آن جهت که موجودی متفکر و پرسشگر است، از چرایی هستی خود سؤال می کند و مطرح شدن این سؤال امری عارضی یا تصادفی و یا ناشی از علل و عوامل بیرونی نیست. یکی از نشانه های زندگی اصیل و جدی، مواجه شدن انسان با این پرسش است (Ibid) به نظر "اوکن"<sup>۱</sup> "معنی و ارج زندگی، به خودی خود قابل درک نیست" (اوکن، ۱۳۵۶، ص ۳۷). آدلر<sup>۲</sup> مقابل این نظریه است و می گوید که معنای زندگی، مبارزه برای نیل به سرحد کمال است (Adler, 1919, p41) فرانکل<sup>۳</sup>، اما در بیان معنای زندگی، لوگوس را معادل "معنا" اخذ کرده و مکتب درمانی خویش را بر پایه معنای هستی آدمی و کوشش در جهت نیل به این معنا استوار نموده است (فرانکل،

<sup>1</sup> . Eucken, Rudolf(1946-1926)

فیلسوف آلمانی و برنده جایزه نوبل ۱۹۰۸ در ادبیات که آثار مهمی درباره معنای زندگی دارد.

<sup>2</sup> Adler, Alfred(1870-1937)

روان شناس اتریشی که نظریه ای درباره علایق اجتماعی پرورده است.

<sup>3</sup> . Frankl, Viktor(1905-1997)

روان پزشک اتریشی و مؤسس معنادرمانی.

۱۳۶۷، ص ۶۴). او در مقایسه با "منطق" در ترجمه لوگوس، معنا را عمیق تر می داند و می افزاید که آدمی باید ضعف خویش را در فهمیدن بی قید و شرط روزگار قبول کند. (فرانکل، ۱۳۶۷، ص ۶۴). نظریه او در طول سالیان متغیر شده و بعدها بیان نمود که: «هرچه معنا فراگیرتر باشد، کمتر قابل درک است؛ و اگر به معنای غایی بپردازیم، لزوماً ورای ادراک قرار می گیرد» (فرانکل، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹). مزلو<sup>۱</sup>، رویکردی متفاوت با فرانکل دارد و "پرمعنایی" را از ویژگی های انسان سالم می داند. به نزد وی پرمعنایی یکی از فرایندهای انسان و یکی از ارزش های هستی انسان های خودشکوفاست او نقطه مقابل پرمعنایی را "بی معنایی"<sup>۲</sup> می داند که از ویژگی های شخصیت های ناسالم بوده و نوعی فراآسیب است (Maslow, 1971, p125). با وجود تفاوت هایی که در این چهار رویکرد وجود دارد تمام آنها تأثیر معنا در زندگی آدمی را قبول دارند اما محدوده این تأثیر از برخی نظرات، سلامت روان و از دیدگاه برخی دیگر، خودشکوفایی (تحقق خویشتن) است.

هایدگر بیان می کند که انسان موجود پرتاب شده در عالم بی معناست و انسان مجبور است معنای زندگی خود را بازسازی کند و خلق نماید. اساساً فیلسوفان اگزیستانسیالیست موضوع مورد تأکید شان انسان است. مسئولیت فعل را به انسان می دهند. زیرا انسان شخصاً موجودی است که در این دنیا گرفتار شده است و به نظر فقدان معنا مهمترین فشار روانی اگزیستانسیال به شمار می رود. لذا اشکالی پدید می آورد که آیا کشف معنا به رویکردی سلطه جویانه در انسان تبدیل نمی شود؟ در این صورت این پرسشی اصیل است که پرسیده شود چرا روح بی معناست و انسان که صرفاً این مفاهیم را جعل می کند درباره صدای پرندگان، محبت مادر و پدر چه می تواند گفت. در حالیکه در فلسفه هایی نظیر فلسفه ملاصدرا عالم جلوه خدا و مظهر خداست و همه امور دارای معنایی الهی هستند که باید این معناها دریافته شوند.

معنی معنای زندگی: از این نظر که معنای زندگی پرسش اصلی و مسئله مورد بررسی است بنابراین شناخت هدف یا معنای زندگی به بررسی اجمالی خود زندگی نیازمند است. بدون این بررسی زندگی ارزش ادامه دادن، ندارد. چنانکه سقراط می گوید: «زندگی نیازمندی (بررسی نشده) ارزش زیستن ندارد» (جعفری، ۱۳۹۰، ص ۱۶) اگر چه کلمه زندگی معنای متعددی دارد اما دو معنی وجه غالب این واژه است یکی زندگی به معنای بیولوژیکی و دیگری زندگی به معنای حیات معنوی با توجه به این حقیقت آدمی و یا تحقق بخشیدن به آن کمالاتی که به نحو بالقوه در همه انسانها وجود دارد هر یک از این دو معنای زندگی ضدی دارد که از آن تعبیر به مرگ می شود. (همان)

برای مفهوم معناداری زندگی معمولاً سه معنا مطرح است:

الف) معناداری به معنای «سود و فایده زندگی» که این معنا در مباحث روانشناسی مورد نظر است؛

ب) به معنای «ارزش زندگی» و اینکه آیا زندگی، ارزش زیستن دارد یا خیر؟ که این معنا عمدتاً در فلسفه اخلاق مورد بحث و بررسی قرار میگیرد؛

<sup>1</sup> Maslow, Abraham (1908-1970)

روان شناس آمریکایی و برساننده هرم سلسله مراتب نیازها

<sup>2</sup> meaningless

ج) معناداری به معنای « هدف و غایت » یعنی اینکه زندگی در راستای کدامین هدف بنیادین شکل گرفته یا خواهد گرفت؟ به عبارتی، زندگی به چه سمت و سویی در حال حرکت است؟ که این معنا بیشتر مورد توجه فلسفه دین و متافیزیک می باشد. (بیدهنی و ذریه، ۱۳۹۰، ص ۷۱)

اشاره به تفاوت معنای زندگی و هدف زندگی نیز در اینجا ضروری است «هنگامی بحث از هدف زندگی است که نگرش ما غایت شناختی است و غایت مندی نظام آفرینش امری عینی و مستقل از ذهنیت فرد نسبت به زندگی است در حالیکه معناداری زندگی امری روانی است و وابستگی تمام به نگرش انسان به زندگی دارد و برای آنکه زندگی فرد معنادار شود وی باید معنای زندگی را درک نماید با این حال دو مسئله یاد شده با یکدیگر ارتباط تمام و کمالی دارند و تفسیر درست هستی و انسان زندگی را معنا دار می کند البته فهمیدن صرف هدف زندگی برای معنا دار شدن آن کافی نیست بلکه باید بخش های مختلف زندگی با همدیگر ارتباط و هماهنگی داشته باشند. برای اینکه زندگی معنا دار شود باید درک کنیم که سطوح مختلفی دارد و در هر سطح نقش خاص خود را بشناسد» (لگنهاوسن، ۱۳۸۲، ص ۷-۸) اما می توان گفت که معنای زندگی گاهی به معنای هدف زندگی است و بیشتر به معنای زندگی در راستای هدف است نه خود هدف (ولف، ۱۳۸۲، ص ۳۰) بنابراین معنای زندگی با زندگی معنادار، زندگی ای است که در آن هدف واقعی از زندگی معلوم شده باشد و کل زندگی یا بخش قابل توجهی از آن در راستای هدف قرار گرفته باشد. در این رساله معنای سوم از معنای زندگی مدنظر می باشد.

اما مطلب دیگر آنکه آیا هدف زندگی کشف کردنی یا جعل کردنی است؟ بنا بر رأی محققان هدف زندگی هم کشف کردنی است و هم جعل کردنی<sup>۱</sup>. مراد از کشف کشف معنای واقعی زندگی است اما مراد از جعل ساخت هدف است که یا واقعی و یا غیرواقعی است و به عبارتی دیگر برخورد هرمنوتیکی با زندگی صورت می گیرد (استیس، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹-۱۱۱) اگر جعل هدف زندگی یا کشف هدف زندگی متقابل باشد امکان جمع منتفی است لذا با نشان دادن امکان جمع می توان دریافت که بین جعل هدف و کشف هدف مقابله نیست. اما معنای این سخن این نیست که مردم همیشه هدف زندگی شان را کشف می کنند و همان را جعل می کنند بلکه جعل هدف زندگی ممکن است و این فرع بر کشف هدف زندگی است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹، ص ۱۴۵)

مرگ و مرگ اندیشی: مرگ در لغت به معنای مردن، موت، فنا و از بین رفتن تظاهرات حیاتی است. (معین، ۱۳۷۸، ص ۴۰۴۳). هایدگر در تحلیل بنیادین اصطلاح "دازاین"<sup>۲</sup> مقابل فلسفه سنتی می ایستد و سعی می کند نوع هستی این موجود (دازاین) را از سایر موجودات جدا کند. در فلسفه های پیشین انسان به حیوان نامی حساس ناطق تعریف می شده است. زیرا یا اخلاق مدار است، یا عاقل. و با این دو امر شاخصه را از سایر موجودات متمایز می کردند. اما نگرش هایدگر هستی شناسانه است. به همین دلیل انسان را تنها موجودی می شناسد که از هستی پرسش می کند، به

<sup>۱</sup> تفاوت جعل و کشف در این است که یکی سوبجکتیو و دیگری اِبژکتیو است.

<sup>۲</sup> Da sein

هستی خود اندیشیده و درباره خود از آنها پرسش می کند. شاید سوالاتش بنیادی نباشد یا اشتباه باشد (احمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۸) اما نزد سایر موجودات هستی پرسش آفرین نیست. در انسان دازاین مرگ اندیش است و این دومین اختلاف با دیگر موجودات است که صرفاً جایی را در جهان اشغال کرده اند. به تعبیری این موجودات دارای جهان نیستند اما "دازاین" در جهان حضور داشته و به شکلی در جهان به سر می برد به وجود خود آگاه است و هستی به ما هو هستی، برای او پرسش برانگیز است. پرسش از هستی و مرگ مختص انسان است. البته مرگ به عنوان یک واقعه بیرونی و فیزیکی مورد بحث و تحقیق او نیست. (جمادی، ۱۳۸۹، صص ۵۳۸ - ۵۳۷) و امور مرتبط با حالات و احوال انسانی مانند خشم، کینه، ترس، دلهره، افسردگی، پشیمانی به وجهی که در روان شناسی جزء عوارض مطرح می شوند در نگرش های دیگر جلوه ندارند و آنها جزء ساختار انسان هستند اما برخلاف آن حالات و احوال، ترس آگاهی ذاتی انسان است و جنبه هستی شناختی دارد. ترس آگاهی همراه و همزاد انسان بوده و بنیادی ترین مبنا و مقوم هستی دازاین است. هایدگر ترس آگاهی را از ترس متمایز کرده و می افزاید ترس آگاهی منشاء معین و علت مشخص نداشته و انسان نمی تواند از آن بگریزد یا راه چاره ای برای مقابله با آن پیدا کند و دازاین را به نوعی با عدم و نیستی همه موجودات مواجه می کند باید توجه داشت که این عدم به معنای سلبی و نفی آن نیست بلکه به معنای ایجابی آن است که به هستی او را رهگشا است. ترس آگاهی عارض بر انسان نیست و تنها با نبودن انسان از بین می رود. این ترس بخاطر در جهان بودن است و پس از وجود او همراه و همزادش است. از انسان منفک نشده و جزء ساختار دازاین است (هایدگر، ۱۳۸۹، صص ۱۷۴ - ۱۷۵). این موضوعات که هایدگر درباره ترس آگاهی و مرگ از آنها در فلسفه خود سود می برد از موضوعاتی که کرکگور درباره تأثیر ترس از مرگ در فرارفتن انسان از سپهر اخلاقی به سپهر دینی است و باعث شور در انتخابهای انسان می گردد، ریشه گرفته است.

مرگ همواره امری مهم در اندیشه بشر بوده است و گزاف نیست که گفته شود هرگاه بشر وجود داشته اندیشه وجود داشته و هرگاه اندیشه باشد مرگ اندیشی ملازم آن است. تاریخچه مرگ اندیشی را می توان در افسانه ها و اسطوره ها جستجو کرد. اولین و کهن ترین افسانه مکتوب در این مورد افسانه «گیل گمش» است که ریشه در اسطوره های بابلی دارد گیل گمش برای یافتن گیاه جوانی و زندگی جاودانه تلاش می کند. این موضوع نشان از این دارد که هراس از مرگ و آرزوی نامیرایی قدیمی ترین و مهمترین آرزوی بشر بوده است. در این افسانه آمده است که «شهرت، خودکامگی، افتخار، نام و آوازه هیچکدام جایگزین خواست اصلی که جاودانگی است نمی شود.» (یانیک بلان، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵)

مرگ اندیشی سه معنای متفاوت دارد که هر یک باید از دیگری تفکیک شود:

۱- گاه مرگ اندیشی به این معناست که شخص همیشه به این توجه دارد که زندگی تا بی نهایت ادامه ندارد و در نهایت به دیوار مرگ بر می خورد. بالاخره ماهیت زندگی پس از مرگ با زندگی اینجا فرق می کند. باز به گفته علی بن ابی طالب (ع): «الیوم عملٌ و لاحسابٌ و غدأ حسابٌ و لا عمل.» زندگی اینجا با زندگی آن طرف تفاوت اساسی دارد، زیرا، اینجا عمل هست ولی محاسبه